

نقد کتاب صدروش ۱

احمد کلاته ساداتی*

چکیده

کتاب روش تحقیق کیفی؛ صدروش ۱ از جمله کتاب‌هایی است که متأثر از اندیشه‌های بلیکی و نیومن است. تمرکز کتاب مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و ارزش‌شناسی پارادایم‌های تحقیقاتی (پنج پارادایم اثباتی، تفسیری، انتقادی، فمینیستی، و پراگماتیسم) است. این کتاب از نثری روان برخوردار است و نشان می‌دهد نویسنده کتاب آشنایی کاملی با مبانی تحقیقات کیفی دارد. با وجود این، کتاب با مسائلی چون ابهام‌آمیز بودن مفهوم «صدروش» در عنوان کتاب، خلط مباحث پارادایمی انتقادی و تاریخی - تطبیقی و جمع کردن آن‌ها ذیل پارادایم کلی تحقیق کیفی، استفاده زیاد از مفاهیم و ترکیبات مفهومی ترجمه‌شده و نپرداختن به آن‌ها، تناسب‌نداشتن بخش داده‌یابی (یا جمع‌آوری داده) با عنوان کتاب، و مهم‌تر از همه مغفول‌ماندن موضوع استراتژی‌های تحقیق مواجهه است. باین‌همه، کتاب کارکرد و جایگاه خاص خود را در تحقیقات کیفی ایران دارد. در وضعیت فعلی توجه به منطق و پارادایم تحقیق، تمرکز بر تمایزهای میان انواع مختلف روش تحقیق کیفی، دست‌یابی به نمونه‌های عملی از انجام تحقیقات معتبر کیفی، و درنهایت، تلاش برای چاپ یافته‌های علمی در سطح جهانی از ضرورت‌های فعلی تحقیقات کیفی در ایران است.

کلیدواژه‌ها: کتاب آموزشی، صدروش ۱، محمدپور، تحقیقات کیفی، پارادایم.

۱. مقدمه

* استادیار جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه یزد، یزد،

ایران- asadati@yazd.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۱/۱۸

نزدیک به یک دهه است که کتاب‌هایی در علوم انسانی به رشته تحریر درآمده‌اند که کمک زیادی به ترویج گفتمانی کرده‌اند و به‌طور کلی می‌توان آن را گفتمان «روش‌شناسی تحقیقات کیفی» نامید. بعد از نیم‌قرن حضور غالب تحقیقات کمی در علوم اجتماعی گفتمان جدید تلاشی است برای بازگشایی مسیری از تولید دانش و معرفت معتبر، اما به‌طریقی متفاوت. علوم اجتماعی در ایران، همان‌طور که نویسنده کتاب *ضدروش ۱* به‌درستی به آن اشاره کرده است، در این نیم‌قرن تحت سلطه پارادایم «عوامل مؤثر بر» یا «تأثیر ... بر ...» بوده است (محمدپور ۱۳۹۰: ۲۰). بنابراین در پی شناسایی راهی جدید بود که بتواند پدیده‌های اجتماعی را به طریقی دیگر مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. این راه جدید بازگشایی مسیرهایی نواز تحقیق و پژوهش بود که تناسبی با پارادایم موجود نداشت.

این راه جدید همان چیزی بود که در اصطلاح کلی با عنوان «تحقیقات کیفی» نام‌گذاری شد که البته اصطلاحی است پرابهام و مناقشه‌انگیز. ابهام و مناقشه آن بیش از همه به این امر مربوط می‌شود که این گفتمان همه روش‌های تحقیق غیراثباتی را ذیل یک اصطلاح «تحقیقات کیفی» می‌آورد؛ درحالی‌که چنین برداشتی ناصواب به نظر می‌رسد. مثلاً پارادایم انتقادی یا روش‌های تحقیق ترکیبی ذیل پارادایم پراگماتیسم را نمی‌توان با عنوان روش‌های تحقیق کیفی آورد. اگرچه پارادایم انتقادی کمی نیست، کیفی هم تلقی نمی‌شود. ازسوی دیگر، پارادایم رئالیستی (که در ایران چندان مورد توجه قرار نگرفته است) نیز وجود دارد که نه می‌توان آن را کمی تلقی کرد و نه کیفی. علاوه بر این، یک‌سری روش‌های تحقیق ذیل روش تحقیق کیفی آورده شده است که این روش‌ها سابقه‌ای تاریخی دارند و به قبل از شکل‌گیری گفتمان روش تحقیق کیفی از دهه ۱۹۷۰ به بعد مربوط است. مثلاً روش‌های تاریخی تطبیقی، که در کتاب *ضدروش ۱* در صفحه‌های ۳۴۹ تا ۳۷۰ آمده است. روش‌های تاریخی تطبیقی حتی در مطالعات اندیشمندان اثبات‌گرا، هم‌چون کنت و اسپنسر، نیز دیده شده است و زمینه‌های تاریخی آن به فعالیت‌های مارکس و وبر برمی‌گردد که نمی‌توان آن را با گفتمان فعلی روش تحقیق کیفی خلط کرد.

از ابهام و مناقشه یادشده که بگذریم، نگاه ما به تحقیقات کیفی شامل تحقیقات غیرکمی است که حدود یک دهه است گفتمان آن در حال پیشرفت در محافل علمی و دانشگاهی کشور است. در این یک دهه یک‌سری کتاب‌های تصنیفی یا ترجمه‌ای به‌چاپ رسید که کمک زیادی به گفتمان یادشده کرد. مهم‌ترین آن‌ها کتاب ارزش‌مند *طراحی پژوهش‌های اجتماعی* اثر نورمن بلیکی با ترجمه حسن چاوشیان است که در سال ۱۳۸۴ نشر نی آن را چاپ کرد. البته در ظاهر و از عنوان کتاب چنین برداشت می‌شود که این کتاب ارتباطی با

روش‌های تحقیق کیفی ندارد، اما محتوای آن مرتبط با نگاه پارادایمی به تحقیقات است. فصل چهارم این کتاب به‌طور اجمالی چهار استراتژی پژوهشی موجود را برای پیش‌برد دانش در علوم اجتماعی معرفی کرده است. بلیکی قبل از معرفی و بحث درباره این چهار استراتژی پژوهشی مقدمه‌ای تمثیلی برای بحث فلسفی‌تر درباره چهار استراتژی پژوهشی ارائه کرده است. استراتژی‌های پژوهشی روش‌های بدیلی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های پژوهش ارائه می‌دهند. هریک از این استراتژی‌ها مستلزم منطق تحقیقاتی خاصی است و ترکیب به‌خصوصی از مفروضات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را در بر می‌گیرد. این استراتژی‌ها دیدگاهی به واقعیت اجتماعی و مجموعه‌ی مراحل برای ساختن معرفت درباره بخشی از واقعیت اجتماعی ارائه می‌دهند. پژوهش‌گران باید یک یا چند استراتژی پژوهشی را برگزینند تا بتوانند به پرسش‌های پژوهش پاسخ دهند. این کتاب اگرچه کم‌تر در مباحث تحقیق کیفی مورد توجه قرار گرفته است، سهم به‌سزایی در بحث پارادایمی‌دین علم، منطق تحقیق، و روش‌شناسی دارد. هم‌چنین، کتاب *اصول روش تحقیق کیفی؛ نظریه مبانی: رویه‌ها و شیوه‌ها* نوشته اشتراوس و کوربین در سال ۱۳۸۵ ترجمه و منتشر شد که فتح بابی شد تا اساتید و دانشجویان تحصیلات تکمیلی با مبانی و اجرای روش تحقیق نظریه زمینه‌ای آشنا شوند. کتاب اووه فلیک نیز در سال ۱۳۸۸ با عنوان *درآمدی بر پژوهش کیفی* ترجمه و چاپ شد که از حیث پرداختن به روش‌های تحقیق کیفی جایگاه برجسته‌ای دارد. البته دو کتاب اخیر نگاهی جدی به مناقشه‌های پارادایمی تحقیق نداشتند.

در وضعیتی که گفتمان تحقیق کیفی بازگشایی شده بود، کتاب *مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم انسانی* منتشر شد (ایمان ۱۳۸۸). این کتاب فتح بابی درمورد مبانی پارادایمی تحقیق، منطق تحقیق، و مناقشه‌های پارادایمی میان روش‌شناسی‌های مختلف تحقیق بود. این کتاب مشتمل بر دو بخش اساسی بود: مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی، کیفی، انتقادی، و پراگماتیسم (بخش اول) و معرفی چند روش تحقیق کیفی (بخش دوم). این کتاب دو سال بعد با عنوان *ویرایش جدید با عنوان فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی* به‌چاپ رسید و بخش دوم آن نیز به‌صورت مجلد جداگانه‌ای چاپ شد (ایمان ۱۳۹۱).

محمدپور کتاب *ضد روش ۱* را دو سال بعد از چاپ نخست کتاب یادشده در سال ۱۳۹۰ چاپ کرد. مشابهت‌های فراوانی بین دو کتاب وجود دارد؛ به‌خصوص زمانی که نویسندگان موضوع منطق و فلسفه تحقیق را با تأکید بر تحقیقات کیفی بررسی کردند. درحالی‌که فضای علمی موضوع پارادایم در کتاب *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*

(بلیکی ۱۳۸۴) را به‌طور جدی دنبال نکرده بود، در سال ۱۳۹۱ کتاب دیگری از نورمن بلیکی با عنوان *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی* ترجمه شد (بلیکی ۱۳۹۱). اخیراً نیز دو کتاب لاورنس نیومن با عنوان *روش‌های پژوهش اجتماعی* و کتاب *رویکردهای کمی و کیفی* ترجمه و چاپ شده است (نیومن ۱۳۹۳؛ نیومن ۱۳۹۴). در واقع، این دو کتاب نیومن همان کتاب‌هایی هستند که بخش عمده‌ای از مباحث پارادایمی در کتاب *ضدروش ۱* بر مبنای آن قرار گرفته است. البته لازم است اشاره شود که با نگاهی غیرپارادایمی و با فاصله‌ای زیاد از رویکردهای نیومن و بلیکی نیز حقیقت کتاب *روش‌شناسی علوم سیاسی* را منتشر کرد که به‌نوعی تلاش کرده است دیدگاه‌هایی کیفی، از جمله پدیدارشناسی و هرمنوتیکی و برخی دیگر از روش‌شناسی‌های زبان‌شناسی، گفتمان‌کاوی، و پست‌مدرنیستی را در این کتاب به‌لحاظ فلسفی و به‌طور مبسوطی توضیح دهد (حقیقت ۱۳۸۵).

کتاب *ضدروش ۱* یکی از کتاب‌های ارزش‌مندی است که با نگاه پارادایمی و متمرکز بر تضادهای بین پارادایم‌های تحقیقاتی نوشته شده است، که بیش‌تر از همه متأثر از دیدگاه‌های بلیکی و به‌طور خاص نیومن است. به همین علت، تمرکز این کتاب مناقشه‌های پارادایمی و بررسی مسائل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی تحقیقات کیفی است. همان‌طور که اشاره شد، بعد از کتاب *طراحی پژوهش‌های اجتماعی* بلیکی (۱۳۸۴) کتاب‌های مبانی پارادایمی روش‌های تحقیق کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی (ایمان ۱۳۸۸)، و *ضدروش ۱* جزو اولین کتاب‌هایی هستند که منطق تحقیق را با تأکید بر مناقشه‌های پارادایمی دنبال کردند. در مقاله حاضر هدف ارزیابی شکلی و محتوایی کتاب *ضدروش ۱* است.

۲. نقد و ارزیابی

۲،۱ معرفی و توصیف اثر و ارزیابی شکلی آن

کتاب *روش تحقیق کیفی؛ ضدروش ۱* با زیرعنوان *منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی* تألیف احمد محمدپور فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی از دانشگاه شیراز است که نخستین بار انتشارات جامعه‌شناسان آن را در سال ۱۳۹۰ چاپ کرد. این کتاب با سه گفتار جداگانه و در قالب دوازده فصل طراحی شده است که البته نویسنده در پایان کتاب پس‌گفتاری هم به کتاب اضافه کرده است. گفتار نخست که در واقع نقطه قوت کتاب یادشده است با عنوان «بنیان‌های فلسفی و طرح‌های عمده» ارائه شده است که دو فصل دارد؛ فصل نخست آن

متمرکز بر معرفی پنج پارادایم اثباتی، تفسیری، انتقادی، فمینیسم، و پراگماتیسم است. محتوای این فصل ورود به مناقشه‌های میان پارادایم‌های یادشده و به‌طور خاص متمرکز بر مناقشه‌های دیگر پارادایم‌ها با پارادایم اثباتی است. درحالی‌که انتظار می‌رود بخش عمده‌ای از مطالب این بخش به پارادایم تفسیری که عنوان کتاب را با خود دارد تخصیص داده شود، حدود هشت صفحه، از صفحه‌های ۴۸ تا ۵۶، به این پارادایم تخصیص یافته است. بخش عمده‌ای از مباحث این گفتار حول نقد اثبات‌گرایی قرار دارد. درواقع، همان‌طور که عنوان کتاب ضد روش ۱ است، محقق خواسته است نقدهای وارد بر پارادایم رایج را در نیمی از حجم گفتار اول نشان دهد. اگرچه در گفتار اول به معرفی پارادایمی پرداخته شده است، فصل دومی هم در این گفتار تعریف شده که حدود سیزده صفحه است و نویسنده نگاهی کلی به روش تحقیق کیفی، ابعاد آن، و تاحدودی هم فرایندهای انجام تحقیق کیفی دارد (محمدپور ۱۳۹۰: ۱۰۰-۱۱۳).

گفتار دوم کتاب با عنوان «رویه‌های داده‌یابی کیفی» شامل چهار فصل است که چهار روش عام جمع‌آوری داده را در مطالعات کیفی بررسی کرده است؛ این روش‌ها عبارت‌اند از: مشاهده، مصاحبه، روش گروه مرکز، و روش‌های غیرواکنشی. مؤلف در این بخش از کتاب منطق هرکدام از روش‌ها و کارکرد و کاربرد آن‌ها را در مطالعات کیفی نشان داده است. همچنین، روش‌های تعیین اعتبار داده‌های استخراج‌شده را نشان داده است.

گفتار سوم کتاب «ره‌یافت‌های تحقیق کیفی» است که مشتمل بر شش فصل است و شش روش عام تحقیق کیفی مطرح شده است که عبارت‌اند از: مردم‌نگاری، روش تحقیق پدیدارشناختی، روش تحقیق فمینیستی، نظریه زمینه‌ای، روش تاریخی - تطبیقی، و تحقیق عملی مشارکتی. درنهایت آن‌که مؤلف پس‌گفتاری هم به کتاب اضافه کرده است که خلاصه‌ای از مطالب کتاب محور پس‌گفتار است.

۱. طرح جلد کتاب متأثر از مفهوم ضد روش است که بیش از همه موردنظر نویسنده بوده است. درواقع، نویسنده روش‌های کیفی را به‌مثابه یک ضد و درمقابل روش‌های کمی پیش‌فرض گرفته است. بر این اساس، در طرح جلد کتاب شش فلش سفید پراکنده (به‌مثابه جهتی است که پارادایم اثباتی نشان می‌دهد) به‌سمت راست جلد نشان داده شده‌اند و یک فلش قرمز پرننگ برخلاف فلش‌های یادشده (به‌مثابه جهتی است که پارادایم کمی نشان می‌دهد) به‌سمت چپ درحال حرکت است. با دقت در طرح جلد می‌توان به این مسئله پی برد که نویسنده تلاش داشته است روش‌های تحقیق کیفی را در نقطه مقابل (ضد)

روش‌های تحقیق کمی معرفی کند. در پشت جلد لاتین کتاب نیز نویسنده برای کلمه «ضد» از لغت لاتین «counter» و نه «against» استفاده کرده است که در بخش نقد محتوایی این موضوع بررسی خواهد شد.

به لحاظ ادبی، به نظر می‌رسد که کتاب از ویرایش ادبی خوبی برخوردار است، اگرچه عجله برای نوشتن و بی‌نظمی متنی و منطقی پاراگراف‌ها باعث کم‌اثر شدن رسا بودن متن شده است. با وجود تضاد دیدگاه‌ها در زمینه ترجمه لغات و به‌طور خاص لغت فنی در علوم انسانی و اجتماعی محقق تلاش داشته است مبتنی بر نظر و دیدگاه خود معادل لغات را جای‌گزین کند. مثلاً درحالی‌که در ترجمه لغت «grounded theory» محققان و اساتید دانشگاه‌های مختلف در شهر تهران از عباراتی چون «نظریه داده‌بنیاد»، یا «نظریه داده‌مبنا»، یا «نظریه مبنایی» استفاده می‌کنند، محمدپور با توجه به تجربه دانشگاهی و گفتمان حاکم بر دوران تحصیل خود از ترکیب «نظریه زمینه‌ای» استفاده کرده است؛ برای «فمینیستی» نیز به همین ترتیب عمل کرده است و در پی واژه‌گزینی نبوده است. این درحالی است که برای «action research» که در محل تحصیل او با عنوان «تحقیق اقدامی» تعریف شده است، محمدپور از «تحقیق عملی مشارکتی» استفاده کرده است. نکته مهم در این کتاب این است که کتاب از یک‌سانی دقیقی در معادل‌یابی‌های یادشده برخوردار است، یعنی هر معادلی در کل کتاب به‌طور یک‌سان مورد استفاده قرار گرفته است و این از ویژگی‌های برجسته آن است.

یکی از اشکال‌های ظاهری کتاب که بسیار جدی است این است که برخی از مدل‌ها و جدول‌ها در صفحه‌هایی آمده است که در متن ارجاعی به آن‌ها نشده است؛ مثلاً در گفتار اول جدول ۱ صفحه ۲۸؛ مدل ۱ صفحه ۲۹، و دیگر جدول‌ها و مدل‌ها. در واقع، مشخص نیست که بخش اعظم این مدل‌ها و جدول‌ها مربوط به کدام بخش از متن است. این اشکال چنین برداشتی را به مخاطب القا می‌کند که این جدول‌ها فقط برای افزایش تعداد صفحه‌ها آمده‌اند و کاربردی ندارند، درحالی‌که در عمل این گونه نیست و جدول‌ها یا مدل‌ها به خوبی می‌تواند گویای مطالب درون متن باشد. از سوی دیگر، ممکن است القاکننده این امر باشد که مؤلف تلاش داشته است کتاب را به سرعت به چاپ برساند و فرصت ارجاع‌دهی به جدول‌ها و الگوها را نداشته است.

۲,۲ تحلیل محتوایی اثر

این کتاب با پیش فرض گرفتن مناقشه پارادایمی تلاش دارد ابتدا مبانی روش شناختی سه پارادایم رایج (اثباتی، تفسیری، انتقادی) را بازگشایی کند. البته نیم‌نگاهی نیز به مبانی پارادایم پراگماتیسم (روش‌شناسی ترکیبی تحقیق) دارد. سهم این کتاب در کنار دیگر کتاب‌های نویسنده در دامن زدن به گفتمان تحقیقات کیفی در ایران به‌سزاست. به‌طور خاص، تمرکز بر منطق و پارادایم تحقیق از ویژگی‌های برجسته این کتاب است. هم‌چون دیگر کتاب‌ها این کتاب نیز توانست برای دانشجویان تحصیلات تکمیلی دریچه‌ای جدید به پژوهش باز کند.

اگرچه این کتاب دو سال بعد از کتاب ایمان (۱۳۸۸) به‌چاپ رسید، از آن‌جاکه هم‌چون کتاب یادشده و کتاب‌هایی که از بلیکی (۱۳۹۱) و نیومن (۱۳۹۳؛ ۱۳۹۴) منتشر شده است به فلسفه و منطق تحقیق پرداخته است، اثری مسئله‌مند است که در پی پاسخ‌گویی به چالش‌های روش‌شناختی در پژوهش‌های دانشگاهی است. از آن‌جاکه پارادایم غالب تحقیقات در علوم اجتماعی طی نیم‌قرن اخیر کمی بوده است، یک پیش‌فرض مقاوم درمقابل تغییر به‌وجود آمد که همه علم و روش‌های علمی به روش کمی ختم می‌شود، درحالی‌که عملاً این‌گونه نبود. کتاب ضد روش ۱ تلاشی بود که نشان دهد پارادایم‌های تحقیق متکثرند و هم‌چنین، به‌منزله رقیب درمقابل هم ظاهر شده‌اند.

ازسوی دیگر، درحالی‌که در دوره غالب‌بودن روش‌های تحقیق کمی کسی به مبانی پارادایمی این روش‌ها (اثبات‌گرایی) توجه نکرده بود، این کتاب در کنار دیگر کتاب‌های یادشده فتح بابی شدند که نشان دهند حتی روش‌های تحقیق کمی مبتنی بر مبانی پارادایمی و منطقی خاص خود هستند. به‌عبارتی، این‌که درعمل دنبال تعمیم‌سازی، استفاده از نظریه، و نمونه‌گیری تصادفی هستیم، ریشه در بنیادهایی دارد که در پارادایم علم نهاده شده است. کتاب ضد روش ۱ نیز در پی نوعی یخ‌شکنی از پیش‌فرض مقاوم به‌تغییری بود که علم را به‌روش کمی و روش کمی را به تکنیک‌های جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها تقلیل می‌داد. ازاین‌نظر، موضوع کتاب ضرورتی آموزشی و پژوهشی در کشور است.

تحلیل محتوایی اثر نشان‌دهنده نوعی خلاقیت و ابتکار نویسنده در نوشتن کتاب است. نویسنده تلاش داشته است با استفاده از منابع روزآمد مطالب خود را ارائه کند. هم‌چنین، اثر نشان می‌دهد که نویسنده تلاش داشته است اصطلاحات فنی و لاتین را به‌گونه‌ای خلاقانه معادل‌سازی کند اگرچه به مقصود نائل نشده است.

یکی از انتقادهای واردشده بر کتاب این است که کتاب دچار نوعی تکرار ملال‌آور برخی مطالب، بی‌نظمی منطقی درون و بین پاراگراف‌ها، و ارائه توضیحات غیرمرتبط در بعضی

موارد شده است. دقت در مطالب ارائه‌شده نشان می‌دهد که نویسنده نتوانسته به‌گونه‌ای منطقی و منسجم مطالب خود را ارائه کند. بخش عمده‌ای از جدول‌ها و تصویرها بدون ارجاع درون‌متنی است که گویای نوعی عجله برای نوشتن کتاب است. از سوی دیگر، ارتباطی بین گفتارهای سه‌گانه کتاب وجود ندارد و از این نظر، گفتارهای سه‌گانه کتاب نوعی از هم‌گسیختگی را به‌هم‌راه دارند؛ درحالی‌که گفتار نخست فلسفه و مناقشه بین پارادایم‌ها را مطرح کرده است، گفتار دوم به‌طور ناگهانی ذهن مخاطب را به‌سوی حجم عظیمی از مطالب با موضوع جمع‌آوری داده‌های کیفی سوق می‌دهد. به همین نسبت نیز گفتار سوم، دوباره نوعی بازگشت به انواع روش تحقیق کیفی است. اگر بخواهیم شاهد نظامی منطقی در این سه گفتار باشیم، به‌نظر می‌رسد باید جای گفتار دوم و سوم جابه‌جا شود، چراکه قاعده این است که از کل به جزء حرکت شود؛ از فلسفه، به معرفی راه‌بردها و درنهایت، انواع روش جمع‌آوری داده. در این حالت نیز البته مطالب کتاب به‌نوعی ابتر باقی می‌ماند و محقق ناگزیر بود تحلیل داده‌ها را نیز ارائه کند. با نگاهی متفاوت می‌توان گفت که بخش داده‌یابی بخشی غیرمرتبط با کتاب است که بهتر بود در کتاب *ضدروش ۲* می‌آمد. ضمن آن‌که باید اشاره شود گفتار دوم به‌لحاظ ساختاری و منطقی بهتر از گفتار نخست و گفتار سوم مقصود نویسنده را به‌دست داده است و نیاز مخاطب را پاسخ گفته است؛ هرچند گفتار نخست مقصود اصلی کتاب است. نقدهای محتوایی دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت، اما قبل از همه ورود به عنوان مبهم کتاب ضروری است.

عنوان «ضدروش» برای این کتاب بسیار مبهم و درعین حال متناقض است. عنوان بیش از همه ناشی از نوعی سوگیری ذهنی نویسنده در جایگاه یک محقق کیفی کار درمورد سلطه پارادایم غالب تحقیق، یعنی پارادایم کمی، است. در واقع، نویسنده به‌گونه‌ای خلاقانه موضع‌گیری دانشمندان غیرکمی را با یک مفهوم در فلسفه روش درآمیخته و با چنین خلاقیتی عنوان کتاب را انتخاب کرده است. این درحالی است که اول، روش‌های کمی هم‌چنان روش‌های غالب در بسیاری از علوم اجتماعی و پزشکی هستند و این امری جهان‌شمول است. هم‌چنین، این‌که پارادایم غالب در کشور پارادایم اثباتی و کمی است، نباید نوعی واکنش احساسی در نویسنده ایجاد می‌کرد که عنوان اثر خود را در واکنش به این سلطه پارادایمی «ضدروش» بگذارد.

نویسنده در مقدمه کتاب اشاره کرده است که مفهوم «ضدروش» را از فیلسوف علم، فایرابند، الهام گرفته است، اما قبل از آن تلاش کرده توجیه کند که «against» در اندیشه

فایراند متفاوت از مفهوم «ضد» است و معنای «علیه» دارد. او تلاش کرده است با نقد ترجمه‌های ناهم‌گون در ایران و استفاده از مفهوم «ضد» به جای «علیه» توجیهی برای عنوان کتاب خود بیاورد. به نظر می‌رسد، عنوان کتاب هم با رویه‌ای ژورنالیستی انتخاب شده و هم تلاشی بوده تا واکنش ناخودآگاه یا شاید آگاهانه نویسنده را در مورد سلطه پارادایم کمی در جامعه علمی ایران نشان دهد و چنین رویه‌ای در موضوع‌های علمی ناصواب است. محقق از این که فضای علمی تحت سلطه پارادایم «عوامل مؤثر بر» است ناراحتی خود را ابراز کرده است و به همین علت تلاش داشته این ناراحتی را در قالب آوردن مفهوم «ضد» به خوبی نشان دهد.

هم‌چنین، توجیه نویسنده در استفاده از مفهوم «ضد روش» چندان قانع‌کننده نیست. نویسنده در مقدمه اشاره کرده که کتاب ضد روش فایراند مفهومی متفاوت از «ضد» دارد و معنای «علیه» می‌دهد. از سوی دیگر، به گونه‌ای متناقض گفته که او عنوان کتاب را به شکلی الهام‌گونه از *Against Method* فایراند به عاریه گرفته است. بماند که توجیه این تناقض هم چنان لاینحل باقی مانده است، اما تحلیلی که نویسنده از کتاب ضد روش فایراند به دست می‌دهد، چندان درست به نظر نمی‌رسد؛ چراکه «ضد روش» همان‌طور که از معنای آن و نیز فلسفه فایراند برمی‌آید به معنای هرج و مرج معرفت‌شناختی است. کتاب فایراند از صفحه‌های ۱۰۵ به بعد نشان‌دهنده انتقادهای تند او بر علم به منزله یک نهاد اجتماعی است. از نظر فایراند، منطق و تجربه محققان و اندیشمندان را محدود می‌کند، درحالی که نباید چنین باشد. به طور کلی، نهاد علم یعنی نهاد تعریف‌شده موجود در فلسفه فایراند مورد نقد جدی قرار گرفته است.

اگر فلسفه فایراند را بپذیریم، باید نهاد علم از ادعاهای برتری‌طلبی خود مبنی بر شیوه‌هایی جهان‌شمول که مورد توافق نخبگان برای تبیین مسائل است، دست بردارد و به سطح دیگر نهادها تقلیل پیدا کند. بر این اساس، می‌توان گفت که هر یافته معرفتی نیز مانند یافته‌های علمی قابل اعتناست. این درحالی است که تحقیقات کیفی روش‌هایی هستند که ضد روش نیستند، بلکه خود روش علمی متفاوتی هستند که با درپچه‌ای متفاوت مسائل را تبیین می‌کنند. با پذیرش این موضوع باید گفت که طرح عنوان «ضد روش» وصله‌ای ناجور به این کتاب‌های نویسنده است؛ چراکه پذیرش ضد روش به معنای پذیرش هرج و مرج معرفت‌شناختی است. این درحالی است که تحقیقات کیفی در چهارچوب علم مدرن فعال هستند و نمی‌توان برچسب ضد روش به آن‌ها زد. برخلاف ادعای نویسنده در طرح دیدگاه

فایراند و توجیه استفاده از مفهوم «ضد» به نظر می‌رسد عنوان کتاب بیش‌تر از آن‌که فایراندی باشد، متأثر از نقدهای برون‌پارادایمی واردشده بر دیدگاه اثباتی است و تاحدودی نیز واکنش‌های احساسی نویسنده به فضای غالب تحقیقات کمی در ایران است.

دیگر انتقاد واردشده این است که کتاب مبتلا به تکرار و آوردن مطالب غیرمرتبط است که درواقع، نشان‌دهنده این است که نویسنده بدون واژه به این‌همان‌گویی و تکرار در برخی از بخش‌های کتاب دست زده است. درواقع، این آسیب‌ها ناشی از میل در بعضی نویسندگان است که برای ضخامت‌زایی اثر تلاش می‌کنند. تلاشی است که نوعی مشروعیت‌زایی علمی از طریق ظاهر قطورتر و در قالب تعداد صفحه‌های بیش‌تر را دنبال می‌کند و البته ویژگی تولید دانش در کشورهای درحال توسعه است. زمانی که هدف افزایش صفحه‌هاست، مؤلف خواسته یا ناخواسته مبتلا به دو مشکل می‌شود: تکرار و واردکردن مطالب بی‌ربط. تکرار یکی از نقاط بارز این کتاب است. در بخش‌های مختلفی از کتاب تکرار وجود دارد و در برخی موارد عین همان مطلب تکرار شده است. مثلاً نویسنده در گفتار اول پارادایم فمینیسم را تعریف کرده است و عین همان مطالب را در صفحه‌های ۲۹۷ تا ۳۱۰ تکرار کرده است. مطالب صفحه‌های ۴۸ تا ۵۴ در توصیف پارادایم تفسیری عیناً در صفحه‌های ۳۱۶ تا ۳۱۹ تکرار شده است. تکرار موضوع امیک و اتیک در فصل اول و تکرار مضاعف آن در فصل مردم‌نگاری. تکرار روش‌های نمونه‌گیری در گفتار دوم و برخی از فصول گفتار سوم. این تکرار از یک‌سو، از زیبایی‌ظاهری می‌کاهد و از سوی دیگر، ذهن مخاطب را خسته می‌کند؛ ضمن آن‌که هیچ توجیهی برای چنین کاری نیست.

زمانی که هدف چاپ کتابی قطورتر است، محقق علاوه بر تکرار خواسته یا ناخواسته به آوردن مطالب غیرمرتبط رو می‌آورد که یکی دیگر از مشکلات این کتاب است. درحالی‌که ساختار کتاب مربوط به مبانی پارادایمی روش تحقیق کیفی است، محقق در فصل نخست، که درواقع فصل اصلی کتاب است، فقط هفت صفحه به پارادایم برساختی تفسیری (کیفی) پرداخته است و بیست صفحه، از صفحه ۶۸ تا ۹۱، به مباحث پراگماتیسم و پست‌مدرنیسم پرداخته که بخش عمده آن غیرمربوط با اهداف کتاب است. نکته این است که مطالب یادشده به‌طور عمده مباحث نظری است که بیش‌تر از همه مناسب کتاب‌های نظریه است تا روش. هم‌چنین، نویسنده نیمی از مباحث را به معرفی پارادایم اثباتی و نقد آن اختصاص داده که حجم زیادی است. این درحالی است که انتظار می‌رفت محقق بخش اعظم مطالب فصل اول را به تحقیقات کیفی و مبانی پارادایمی آن بپردازد. موضوع آوردن مباحث نظری

و گاهی غیرمربوط در گفتار سوم که به ارائه روش‌ها پرداخته شده نیز به‌طور خاص درمورد مردم‌نگاری، روش نظریه زمینه‌ای، و تحقیقات فمینیستی نیز تکرار شده است.

دیگر ایراد وارد شده بر کتاب این است که ارائه مطالب در این کتاب چه به‌لحاظ ساختاری، و چه به‌لحاظ متنی در هر گفتار و فصل انسجام منطقی ندارد. درمورد نوعی چرخش ناگهانی از گفتار اول به دوم (از فلسفه روش به جمع‌آوری داده) و سوم (و بازگشت به انواع روش) پیش از این بحث شد؛ اما کل متن نیز گاهی دچار بی‌نظمی ساختاری است. مثلاً، درحالی‌که نویسنده باید در گفتار اول معرفت‌شناختی را تعریف می‌کرد در گفتار سوم در صفحه ۲۹۷ در یک پاراگراف معرفت‌شناختی را تعریف کرده است! نویسنده در صفحه‌های ۳۱۶ تا ۳۱۹ کتاب دوباره پارادایم برساختی — تفسیری را تعریف کرده است که مشخص نیست چرا این پارادایم در این بخش معرفی شده است. محقق در اوج بحث پیرامون جایگاه نظریه و تبیین و تعمیم در مردم‌نگاری با عبارتی عاطفی می‌نویسد که: «متأسفانه این تصور بسیار غیرعلمی در اکثر تحقیقات انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی در جامعه دانشگاهی ما وجود دارد...» (محمدپور ۱۳۹۰: ۲۴۱). به‌نظر می‌رسد بعضی از مطالب ناهم‌گون است و نویسنده از قبل آن‌ها را داشته است (مجموعه فیش‌های ترجمه‌شده قبلی) و صرفاً به‌علت هم‌گونی با عنوان یک بخش در آن بخش جاسازی شده است.

یکی دیگر از بی‌نظمی‌های ساختاری مربوط به بی‌ارتباطی منطقی برون‌پاراگرافی است؛ بدین معنا که مطالب ذیل هر موضوع یا عنوان پیوستگی مفهومی با یک‌دیگر ندارند. مثلاً، صفحه‌های ۳۲ تا ۳۵، که به پارادایم اثباتی پرداخته است، مصداق روشنی از بی‌نظمی برون‌پاراگرافی است. نویسنده تلاش داشته در این بخش مبانی پارادایم اثباتی — پساثباتی را ارائه کند. ضمن آن‌که به‌درستی به مبانی پساثباتی پرداخته نشده است و کل متن دچار ازهم‌گسیختگی است. در این چهار صفحه نویسنده بعد از ارجاع به فلسفه اثبات‌گرایی (پاراگراف اول)، در پاراگراف‌های بعدی به‌ترتیب به هستی‌شناسی، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، و انسان‌شناسی پرداخته است. همان‌طور که مشخص است نوعی بی‌نظمی بین این پاراگراف‌ها وجود دارد و نویسنده تلاش نکرده تا آن‌ها را منسجم کند. چنین بی‌نظمی متنی‌ای در بخش پارادایم انتقادی از گفتار اول نیز مشهود است. محقق ضمن معرفی اندیشمندان و مبانی فلسفی این پارادایم، پاراگراف‌های بعدی را به این ترتیب به موضوع‌های مختلف پارادایم انتقادی اختصاص داده است: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، هدف پارادایم، انسان‌شناسی، منطق

پارادایم، ارزش‌شناسی، اخلاق، و معرفت (همان: ۵۶-۶۱). اگرچه بخشی از موضوعاتی که در این زمینه ارائه شده است هم‌پوشانی‌هایی دارد، انسجامی منطقی بر مباحث حاکم نیست و مخاطب نمی‌داند کدام بخش هستی‌شناسی است، کدام بخش معرفت‌شناسی است، و کدام بخش ارزش‌شناسی. ضمن آن‌که در این بخش روش‌شناسی پارادایم انتقادی به‌طور بسیار ضعیفی توضیح داده شده است.

بی‌نظمی در برخی پاراگراف‌ها (بی‌نظمی درون‌پاراگرافی) نیز مشهود است. عموماً گزاره اول یک پاراگراف علمی یکی از حساس‌ترین جمله‌هایی است که نوشته می‌شود. این گزاره باید با گزاره قبل مرتبط باشد، ضمن آن‌که تمامی جملات بعدی باید مرتبط با این گزاره باشند. به‌طور کلی، روال این است که در یک پاراگراف گزاره یا جمله نخست سخن اصلی است و مابقی مطالب باید حول همین گزاره باشد. بی‌نظمی درون‌پاراگرافی زمانی اتفاق می‌افتد که چنین پیوستگی موضوعی‌ای در درون یک پاراگراف وجود ندارد. بی‌نظمی مطالب در صدورش / گاهی به درون پاراگراف‌ها نیز وارد شده است. مثلاً، در صفحه ۳۲ در مورد هستی‌شناسی پارادایم اثباتی آمده است: «پارادایم اثباتی از نظر هستی‌شناسی مبتنی بر واقع‌گرایی (عمدتاً واقع‌گرایی سطحی) است. این پارادایم بر این فرض استوار است که یک‌سری واقعیت‌های قابل‌کشف و بررسی وجود دارند که خود تحت‌تأثیر قوانین و مکانیسم‌های طبیعی غیرقابل‌تغییرند. از این‌رو، با تأکید بر اصالت محیط ...» نویسنده به‌جای تعریف و توضیح در مورد واقع‌گرایی و واقع‌گرایی سطحی در پارادایم اثباتی گزاره‌های بعدی را به موضوع اصالت محیط مربوط کرده که ربطی به گزاره نخست ندارد.

کتاب در برخی موارد مبتلا به تفسیر و تبیین‌های نادرست است؛ چیزی که می‌توان آن را نوعی بی‌نظمی درون‌پاراگرافی هم تلقی کرد. مثلاً درباره پارادایم اثباتی آمده است: «پارادایم اثباتی که گاه "جمع‌گرایی روش‌شناختی" نیز خوانده می‌شود، معتقد است کنش‌های انسانی تحت‌تأثیر طیفی از عوامل و علل هستند که با بررسی آن‌ها می‌توان در موردشان شناخت حاصل کرد و ...» (همان: ۳۲). در این‌جا تعریف نادرستی از «جمع‌گرایی روش‌شناختی» به‌دست داده شده است. «جمع‌گرایی روش‌شناختی» بدین معناست که کلیت جامعه قابل‌تقلیل به افراد نیست و نمی‌توانیم از طریق شناخت افراد به فهم درست و معتبر دست پیدا کنیم. با چنین نگاهی می‌توان گفت که جمع‌گرایی روش‌شناختی در دیدگاه‌های هگل و مارکس که انتقادی هستند نیز وجود دارد (Bunnin ۲۰۰۸). نویسنده در صفحه ۴۲ عنوان «عدم تعیین نظری» را به‌منظور نقد پارادایم رقیب بر پارادایم اثباتی مطرح کرده است و توضیحاتی که آمده مربوط به این عنوان نیست. آن‌چه در ابتدا نویسنده

به آن اشاره کرده است مربوط به این نقد محققان کیفی است که دریچه‌های متفاوتی در تبیین واقعیت وجود دارد. در بخش دوم موضوع ابطال‌پذیری پوپر آورده شده است. بخش نخست تقریباً و بخش دوم کاملاً نامربوط به موضوع «عدم تعیین نظری» است، اما نویسنده چنین نتیجه‌ای مستفاد کرده است. در صفحه ۵۷ زمانی که می‌خواهد روش‌شناسی پارادایم انتقادی را بررسی کند، جز رفرنس ارجاع داده شده (هاروی ۱۹۹۰: ۲) هیچ‌کدام از مباحث مطرح شده مرتبط با موضوع روش‌شناسی انتقادی نیست و عموماً راجع به مسئولیت، هدف، و نقش معرفت انتقادی در دگرگونی‌های اجتماعی است.

دیگر اشکال این است که ترجمه متون مختلف و فیش‌برداری از منابع متکثر لاتین باعث شده که مفاهیم و ترکیب‌های مفهومی زیادی ارائه شود و برخی از آن‌ها توضیح و تفصیل داده نشوند. استراتژی‌های قیاس، استقراء، استفهام، و پس‌کاوی از مهم‌ترین آن‌هاست. اما مفاهیم و ترکیب‌های دیگری نیز مطرح شده است که به صورت ابتر رها شده‌اند و نیازمند توضیح و تفصیل است. مثلاً واقع‌گرایی سطحی و جمع‌گرایی روش‌شناختی (همان: ۳۲)، تبیین‌های نوموتیک (همان: ۳۵)، واقع‌گرایی تاریخی (همان: ۵۶)، انفصال و بازخورد (همان: ۹۸)، و برخی مفاهیم ترکیبی در جدول‌ها. هرکدام از این ترکیب‌های مفهومی نیازمند توضیح و تفصیل است که رها شده‌اند.

در نهایت این‌که یکی از اشکال‌های محتوایی و البته جدی در این کتاب این است که به بحث استراتژی‌ها ورود کرده است و آن‌ها را تعریف نکرده است و رها می‌کند. موضوع استراتژی‌های تحقیق بیش از همه ریشه در آرای بلیکی دارد. در این کتاب زمانی که از شیوه تبیین سخن به میان آمده، از این استراتژی‌ها نیز سخن به میان آمده، اما منظور نویسنده از آن‌ها ارائه نشده است. اگر در عنوان کتاب عنوان طراحی تحقیق کیفی نیامده بود، انتظار توجه به استراتژی‌ها نمی‌رفت، اما زمانی که از طراحی تحقیق کیفی سخن به میان می‌آید، استراتژی‌ها نیز به توجه و تبیین نیاز دارند که در کتاب به آن توجهی نشده است.

۳. ارزیابی نهایی

کتاب ضد روش ۱ یکی از معدود کتاب‌های ارزش‌مند است که طی سال‌های اخیر به بازار کتاب راه پیدا کرده است. هدف اصلی این کتاب معرفی منطق تحقیقات کیفی با نقدهای پارادایمی به رویکرد رایج، یعنی پارادایم اثباتی است. علاوه‌براین، نویسنده تلاش کرده منطق پارادایم‌های انتقادی، پراگماتیسم، و فمینیستی را هم بازگشایی کند. به لحاظ محتوایی،

این کتاب تحت تأثیر آرای بلیکی و به‌طور خاص نیومن است و بخش عمده‌ای از ارجاع‌های آن مشابه ارجاع‌هایی است که در کتاب‌های نیومن آمده است. از آن‌جا که توجه به منطق تحقیق، به‌خصوص در تحقیقات کیفی، یکی از ضرورت‌های تحقیقات در وضعیت فعلی است، این کتاب می‌تواند پاسخ‌گوی بخشی از نیاز مخاطبان، به‌خصوص روش‌شناسان، پژوهش‌گران، و علاقه‌مندان به فلسفه تحقیق باشد. نقدهایی که در این مقاله اشاره شد ذره‌ای از قابلیت‌های کتاب به‌خصوص در موضوع منطق و پارادایم تحقیق نخواهد کاست. با وجود این، به‌نظر می‌رسد که کتاب مبتلا به مشکلات محتوایی است.

به‌لحاظ محتوایی، کتاب *ضدروش* به دایرةالمعارفی می‌ماند که نویسنده هرچه در دست داشته در آن قرار داده است. در واقع، نویسنده عنوان‌هایی را برای بخش‌های مختلف انتخاب کرده و هرچه فیش مربوط به آن داشته ذیل آن عنوان‌ها قرار داده است. این موضوع باعث شکل‌گیری نوعی بی‌نظمی منطقی در کتاب شده است و مهم‌تر آن‌که به تکرار و در بعضی موارد وارد کردن مطالب غیرمربوط انجامیده است. از آن‌جا که مطالب مربوط به مبانی پارادایمی ثقیل و سخت هستند، آوردن مطالب تکراری باعث می‌شود ذهن مخاطب به‌سرعت خسته شود، درحالی‌که موضوع اصلی کتاب منطق و طرح روش تحقیق کیفی است، اما در گفتار نخست که حدود ۱۱۰ صفحه را تشکیل می‌دهد درصد ناچیزی به تحقیقات کیفی اختصاص یافته است. بیش‌تر مطالب مربوط به پارادایم اثباتی بعد از آن پراگماتیسم و انتقادی است. به همین نسبت نیز بخش‌های زیادی از کتاب نیازمند بازبینی به‌منظور دستیابی به انسجام درون‌متنی است.

نکته مهم این است که همه نقدهای واردشده بر پارادایم اثباتی به‌صورت تفصیلی بیان شده‌اند، این درحالی است که دیگر پارادایم‌ها از چنین انتقادهایی دور مانده‌اند. در واقع، سوگیری علمی نویسنده باعث شده که در معرفی دیگر پارادایم‌ها انتقادهای واردشده بر آن‌ها را موردغماض قرار دهد. به همان نسبت که بر پارادایم اثباتی نقد وارد است بر دیگر پارادایم‌ها نیز وارد است. به‌طور خاص از این نظر که پارادایم کیفی قادر نیست قواعد تعمیم‌پذیر و عام ارائه کند، قواعدی که در خدمت ساخت‌وساز کلان نظام اجتماعی قرار گیرد، محل نقد است.

متناسب با این نقدها باید اشاره شود که ضرورت دارد کتاب‌هایی که به مبانی و طرح تحقیقات کیفی می‌پردازند، مبانی سه‌گانه روش تحقیق (هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، و روش‌شناسی) و به‌زعم ایمان و کلاته ساداتی (۱۳۹۷) مبانی پنج‌گانه (به‌اضافه انسان‌شناسی

و ارزش‌شناسی) را در ابتدای معرفی هر پارادایم تحقیق تعریف کنند. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، نویسنده در فصل‌های پایانی کتاب تعریفی مختصر از معرفت‌شناسی ارائه کرده است؛ در حالی که ضرورت داشت این مبانی در فصل ابتدایی کتاب یا گفتار اول آورده شود. بنابراین، تعریف مبانی روش‌شناسی تحقیقات کیفی یکی از ضرورت‌هاست که باید در کتاب‌هایی که در مورد منطق و فلسفه تحقیق است مورد توجه جدی باشند. این مفاهیم باید به‌درستی بازگشایی شوند تا مخاطب زمانی که کتاب را مطالعه می‌کند، بدانند مقصود از این مفاهیم چیست.

از آن‌جا که نویسنده تحت‌تأثیر آرای بلیکی و نیومن بوده است، نتوانسته طرحی از سلسله‌مراتب معرفت ارائه کند یا در واقع دغدغه اصلی او نبوده است؛ در حالی که توجه به سلسله‌مراتب معرفتی و جایگاه آن‌ها در تحقیق نیز یکی دیگر از ضرورت‌هاست که در مدل ایمان (۱۳۸۸؛ ۱۳۹۱) و ایمان و کلاته ساداتی (۱۳۹۳) به آن اشاره شده است. نکته این است که مدل ایمان در رویکردهای بلیکی و نیومن نیامده است و می‌توان آن را یک الگوی ابتکاری در توجه به مبانی پارادایمی تحقیق تلقی کرد. اگر مدل سلسله‌مراتب معرفت طراحی شود و جایگاه فلسفه، جهان‌بینی، پارادایم، نظریه، مدل، و واقعیت در آن نشان داده شود، در توجه مبانی پارادایمی تحقیق قدمی رو به جلو برداشته خواهد شد. هم‌چنین، اگر ارتباط ارکان روش‌شناسی (معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، و ...) که در مدل ایمان و کلاته ساداتی (۱۳۹۳) آمده است در این کتاب مورد توجه قرار می‌گرفت، بهتر می‌توانست برای مخاطب روشن کند که چه ارتباطی بین این بنیادهای معرفت وجود دارد.

نویسنده هیچ اعتنایی به موضوع تفاوت روش و روش‌شناسی نکرده است. شاید آوردن گفتار دوم (داده‌یابی) به همین علت است. داده‌یابی در تحقیقات کیفی مسئله‌ای تکنیکی است، این در حالی است که بحث روش‌شناسی موضوعی جدا از تکنیک است. در سطحی بالاتر، نویسنده نتوانسته به ارتباط روش‌شناسی، به‌منزله موضوعی که با بنیادهای پارادایمی ارتباط دارد، با موضوع روش‌شناسی بپردازد و این یکی دیگر از ایرادهای وارد شده است. محققان زمانی خواهند توانست روش را از سطح پارادایم تا تکنیک به‌درستی فهم کنند، که بین روش‌شناسی به‌منزله موضوع سطح بالا و کلان با روش به‌منزله تکنیک تمایز قائل شوند و مهم‌تر آن‌که ارتباط آن دو را متوجه شوند. یعنی این‌که در روش‌های کمی از نمونه‌گیری تصادفی استفاده می‌شود (روش) و ریشه در مبانی روش‌شناختی دارد که در پی قوانین عام و جهان‌شمول است (روش‌شناسی) و بایستی برای محققان روشن شود.

تمرکز خاص نویسنده بر فلسفه پراگماتیسم توجیه‌پذیر نیست، به‌خصوص در کتابی که روش‌شناسی ترکیبی در آن مورد اشاره واقع نشده است. در برخی موارد این فلسفه پررنگ نشان داده شده است، در حالی که به نظر می‌رسد چندان جایگاهی در پارادایم‌های تحقیق ندارد. این در حالی است که به جای چنین تمرکزی نیازمند توجه به پارادایم انتقادی به‌منزله یکی از پارادایم‌های رایج است. پارادایمی که در فمینیسم و مردم‌نگاری انتقادی و رگه‌هایی از آن نیز در رویکردهای تحقیقاتی پست‌مدرنیستی فعال است. بر این اساس، ضرورت دارد نویسنده توجهی جدی به این پارادایم کند و اگر مبنای کار نویسنده این است که این پارادایم هم‌چنان ذیل پارادایم کیفی قرار گیرد، نیازمند توجه جدی‌تر به آن و نشان دادن مبانی پارادایمی انتقادی است.

از آن‌جا که موضوع طرح تحقیقات کیفی در عنوان کتاب مطرح شده است، توجه به استراتژی‌های تحقیق یک ضرورت است. چیزی که در این کتاب به‌صورت کلی و گنگ به آن پرداخته شده است. زمانی که موضوع طراحی تحقیق کیفی مطرح می‌شود، باید استراتژی‌های مرتبط نیز به‌خوبی توضیح داده شوند. استراتژی‌های استقرایی، استفهام، و پس‌کاوی نیازمند توضیح بیش‌تری است. نویسنده در صفحه ۶۶ نوشته که «پارادایم فمینیستی از هر چهار منطق قیاس، استقرا، استفهام، و پس‌کاوی استفاده می‌کند». مقصود نویسنده از منطق در این‌جا همان استراتژی است، اما سؤال این است که چگونه؟ چگونه می‌توان از هر چهار استراتژی در انجام پژوهش استفاده کرد؟ هم‌چنین، در مورد پارادایم اثباتی آورده است: «در این پارادایم می‌توان از هر دو استدلال استقرایی و استدلال قیاسی - فرضیه‌ای استفاده نمود» (محمدپور ۱۳۹۰: ۳۳). سؤال این است که جایگاه استقرا در تحقیقات کمی کجاست؟ در حالی که عموماً محققان آن را، البته به‌اشتباه، قیاسی - فرضیه‌ای قلمداد می‌کنند. این‌ها موارد مهم و اساسی در بحث استراتژی‌های تحقیق است که محقق به آن‌ها پرداخته و با ساده‌سازی از کنار موضوع گذشته است. یا در مورد پارادایم انتقادی آورده است: «تیین در تحقیق عمدتاً بر راه‌بردهای استفهام و پس‌کاوی تکیه دارد، اما می‌تواند گاه از استقرا و قیاس نیز استفاده کند» (همان: ۶۲). با نگاهی به استراتژی‌هایی که در کتاب *ضدروش ۱* آمده است درمی‌یابیم که هر سه پارادایم یادشده می‌توانند از هر چهار استراتژی بهره ببرند، سؤال این است که پس تفاوت میان پارادایم‌ها در استراتژی تحقیق چیست؟

۴. نتیجه‌گیری

نویسنده کتاب ضد روش ۱ در برجسته‌سازی مفاهیم پارادایمی تحقیق نقش به‌سزایی داشته است. با وجود این، کتاب عنوانی مبهم دارد. مفهوم «ضد روش» با الهام از اندیشه فایرابند انجام شده است و محقق خواسته روش‌های تحقیق کیفی را در مقابل روش‌های تحقیق کمی نشان دهد. این در حالی است که دیدگاه فایرابند عموماً به علم و روش علمی به‌منزله یک نهاد به‌دیده شک و تردید می‌نگرد و نوعی هرج و مرج معرفت‌شناختی را به‌رسمیت می‌شناسد. ابتلا به تکرار در برخی موضوع‌ها اندکی خواننده را خسته می‌کند. در نهایت آن‌که ارائه داده‌یابی (شیوه‌های جمع‌آوری داده‌ها) در این کتاب که موضوع آن پارادایم‌های تحقیق است، توجیهی ندارد. به‌طور کلی، اگرچه کتاب‌های بلیکی و نیومن بعد از چاپ این کتاب منتشر شدند، این به‌معنای بی‌نیاز بودن از کتاب ضد روش ۱ نیست. در وضعیت فعلی توجه به منطق و پارادایم تحقیق، تمرکز بر تمایزهای میان انواع مختلف روش تحقیق کیفی، دست‌یابی به نمونه‌های عملی از انجام تحقیقات معتبر کیفی، و در نهایت، تلاش برای چاپ یافته‌های علمی در سطح جهانی از ضرورت‌های فعلی تحقیقات کیفی در ایران است.

کتاب‌نامه

- استراس، آنسلم و جولیت کوربین (۱۳۸۵)، اصول روش تحقیق کیفی؛ نظریه مبانی: رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۸۸)، مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۱)، فلسفه تحقیق در علوم انسانی، ویراسته احمد کلاته ساداتی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمان، محمدتقی و احمد کلاته ساداتی (۱۳۹۳)، روش‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان؛ ارائه مدلی روش‌شناختی از علم اسلامی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ایمان، محمدتقی و احمد کلاته ساداتی (۱۳۹۷)، فلسفه تحقیق در علوم اجتماعی، تهران: سمت (زیر چاپ).
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۴)، طراحی پژوهش‌های اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه حمیدرضا حسنی و همکاران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- فلیک، اووه (۱۳۸۸)، درآمدی بر پژوهش کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.

۷۴ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال نوزدهم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۹۸

محمدپور، احمد (۱۳۹۰)، روش تحقیق کیفی ضدروش ۱، تهران: جامعه‌شناسان.
نیومن، ویلیام لاورنس (۱۳۹۳)، روش‌های پژوهش اجتماعی؛ رویکردهای کمی و کیفی، ترجمه ابوالحسن فقیهی و عسل آغاز، ج ۱، تهران: انتشارات ترمه با همکاری انجمن علوم مدیریت ایران.
نیومن، ویلیام لاورنس (۱۳۹۴)، روش‌های پژوهش اجتماعی؛ رویکردهای کمی و کیفی، ترجمه ابوالحسن فقیهی و عسل آغاز، ج ۲، تهران: انتشارات ترمه با همکاری انجمن علوم مدیریت ایران.

Bunnin, N. and J. Yu (۲۰۰۸), *The Blackwell Dictionary of Western Philosophy*, John Wiley & Sons.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی